

## نگاهی نوین به ساحت‌های وجودی انسان بر اساس آیات قرآنی (با تکیه بر آرای مکاتب فلسفه اسلامی)

محمد گودرزی\*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۵

### چکیده

اغلب فلاسفه الهی انسان را موجودی دو ساحتی دانسته‌اند، ساحتی مادی - جسمانی و ساحتی روحی - نفسانی. تأمل در آثار فلاسفه بزرگی همچون فارابی، ابن سینا و سهروردی چنین نتیجه‌ای به دست می‌دهد که انسان موجودی است دو بعدی و دو ساحتی؛ ساحت نفس (روح) و ساحت جسم (ماده). عالمان دین نیز با تکیه بر منابع دینی و کمک از مبانی فلسفی برای حقیقت وجودی انسان همان دو ساحت را استنباط نموده‌اند. در میان فلاسفه الهی نوع نگاه ملاصدرا تا حدودی متفاوت است. وی با الهام از آیات قرآنی در کنار کشف و شهود عرفانی و استدلال برهانی با تکیه بر عوالم سه‌گانه عینی و تطبیق آن بر عوالم انسانی، سه ساحت برای انسان فهم کرده است؛ ساحت طبیعی، ساحت مثالی و ساحت عقلانی. هر چند از دوگانه‌انگاری فلاسفه پیشین عبور نکرده است.

این مقاله درصدد است تا با تکیه بر مبانی هستی‌شناسانه انسانی در نظامات فلسفی، خوانشی نوین از ساحت‌های وجودی انسان از آیات قرآنی عرضه کند. نگارنده با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با تأمل در آثار فلاسفه الهی و تدبر در آیات قرآنی به این نتیجه رسیده است که ساحت‌های وجودی انسانی از منظر آیات قرآنی، سه ساحت است: جسم، نفس و روح.

واژگان کلیدی: ساحت‌های انسان، قرآن، فلسفه، جسم، نفس، روح.

---

\* نویسنده مسئول: [Mohammad.goodarzi@iau.ac.ir](mailto:Mohammad.goodarzi@iau.ac.ir) «روش ارجاع به این مقاله: گودرزی، محمد؛

(۱۴۰۳). نگاهی نوین به ساحت‌های وجودی انسان بر اساس آیات قرآنی (با تکیه بر آرای مکاتب فلسفه اسلامی)،

## ۱- مقدمه

## ۱-۱) بیان مسأله

در طول تاریخ تفکر و اندیشه، پرسش‌های بنیادین و عمیقی همواره ذهن جست‌وجوگر و کنجکاو بشر را به خود مشغول کرده‌اند. این پرسش‌ها که ریشه در ذات انسان و نیاز او به فهم جهان و جایگاه خود در آن دارند، از دیرباز تاکنون موضوع تفکر فیلسوفان، عالمان، عارفان و اندیشمندان بوده‌اند. انسان همواره از خود پرسیده است: از کجا آمده‌ام؟ در کجا قرار دارم؟ و به کجا می‌روم؟ این سؤالات نه تنها به وجود فردی انسان مربوط می‌شوند، بلکه به ماهیت کلی هستی و جایگاه او در این جهان پهناور نیز اشاره دارند.

از دیگر پرسش‌ها، بررسی چیستی و هستی عالم و آدم است. انسان در تلاش است تا بفهمد جهان چگونه به وجود آمده و چه ماهیتی دارد. آیا هستی تصادفی است یا هدفمند؟ آیا جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، دارای نظم و قوانین خاصی است یا صرفاً مجموعه‌ای از اتفاقات تصادفی است؟ همچنین، انسان به دنبال فهمیدن ماهیت خودش است: آدمی چیست؟ و چه تفاوتی با دیگر موجودات دارد؟ آیا انسان تنها موجودی مادی است یا بعدی فرامادی نیز در او وجود دارد؟

پرسش از مبدأ و معاد نیز از دغدغه‌های اصلی بشر بوده است. انسان همواره به دنبال یافتن سرآغاز خود و جهان بوده است: مبدأ هستی چیست؟ آیا آفریننده‌ای برای این جهان وجود دارد؟ و اگر چنین است، این آفریننده چه ویژگی‌هایی دارد؟ از سوی دیگر، پرسش از معاد به سرنوشت نهایی انسان و جهان مربوط می‌شود: پس از مرگ چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا زندگی پس از مرگ وجود دارد؟ و اگر چنین است، این زندگی چگونه خواهد بود؟

سؤالات دیگری نیز ذهن بشر را به خود مشغول کرده‌اند، مانند: هستی چیست؟ آیا هستی تنها به جهان مادی محدود می‌شود یا ابعادی فراتر از ماده نیز وجود دارد؟ هستی از کیست؟ آیا هستی خالق دارد یا خود به خود به وجود آمده است؟ و اگر خالق دارد، رابطه‌ی این

خالق با هستی چگونه است؟ آیا هستی‌بخش، جدا از هستی است یا درون آن جریان دارد؟ این پرسش‌ها به رابطه بین خالق و مخلوق، و همچنین به ماهیت وجودی خداوند و جهان مربوط می‌شوند.

#### ۱-۲) پیشینه تحقیق

در پاسخ به پرسش‌های فوق، هر کدام از فلاسفه چه الهی و چه الحادی، چه غربی و چه شرقی از منطری متفاوت بدان پرداخته‌اند که این اختلاف منظر، با خود اختلاف نظر بسیار در پی داشته است. در غرب، فلاسفه روان‌شناسی، گاه انسان را تک ساحتی دانسته‌اند و گاه دو ساحتی. بوئزه در کتاب فلسفه روان‌شناسی می‌گوید: «فلسفه‌های روان‌شناسی را می‌توان به دو گروه بزرگ تقسیم کرد: وحدت‌گرایی روان فیزیکی (روان‌تنی) و دوگانه‌گرایی روان فیزیکی. وحدت‌گرایی بر آن است که ماده و روان به شکلی، یک امر واحد است؛ در مقابل، دوگانه‌گرایی بر این باور است ماده و روان، دو امر متفاوت هستند» (بوئزه، ۱۴۰۲). وی در جدولی بنا بر تقسیم‌بندی ساحت‌های وجودی انسان، از هر دسته به پنج نظریه پرداخته است. به عنوان نمونه بارکلی و هگل را وحدت‌گرای روح گرامی‌داند، لامتری، هلباخ و اسمارت را وحدت‌گرای مادی‌گرا می‌شمارد و در میان دوگانه‌گراها؛ دکارت و اکلزرا دوگانه‌گرای تعامل‌گرا و لایب‌نتیس و وونت را دوگانه‌گرای توازی‌نگر بیان می‌کند (همان).

غالب فلاسفه‌ی مسلمان همچون کندی، فارابی، ابن رشد، ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا دوگانه‌گرا هستند؛ این فلاسفه به ساحت‌های وجودی انسان پرداخته‌اند. نفس انسانی را در مرکز توجه خود قرار داده به تبیین قوای نفس، علت صدور نفس، اثبات تجرد نفس و در نهایت به اثبات جاودانگی نفس پرداخته‌اند. بعد از طرح روش تحقیق و پرسش‌های اصلی پژوهش، برای تبیین ساحت‌های وجودی انسان، در بین این فلاسفه، از ابن‌سینا آغاز می‌کنیم و مدد می‌گیریم.

## ۱-۳) روش تحقیق

از آنجا که گردآوری اطلاعات و مفاهیم مرتبط با این پژوهش به وسیله یادداشت‌برداری از کتاب‌های بنیادین و مرجع انجام گرفته، این تحقیق از نظر جمع‌آوری اطلاعات، دارای روش کتابخانه‌ای است. از سوی دیگر، چون زمینه این پژوهش، مباحث توصیفی-تحلیلی است پس تحقیق پیش روی، از نظر روش تجزیه و تحلیل اطلاعات، بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی، انجام شده است. در این پژوهش نویسنده با ذکر دیدگاه برخی از فلاسفه مسلمان درباره ساحت‌های وجودی انسان با رویکردی نقادانه و تطبیقی، به قرائتی نوین از ساحت‌های وجودی انسان بر اساس آیات قرآنی پرداخته است.

## ۱-۴) پرسش‌های اصلی تحقیق

- ساحت‌های وجودی انسان در اندیشه فلاسفه اسلامی چیست؟
- ساحت‌های وجودی انسان در آیات قرآنی چه می‌باشد؟
- تفاوت ساحت‌های وجودی انسان در آیات قرآنی با ساحت‌های وجودی انسان در مکاتب مشاء، اشراق و حکمت متعالیه در چیست؟

## ۲- چارچوب نظری تحقیق

## ۲-۱) ساحت‌های وجودی انسان

یکی از مسائل بنیادینی که ذهن کاوشگر بشر را به خود مشغول داشته، فهم حقیقت وجودی آدمی است. از این روی در طول سه هزاره گذشته مورد توجه فلاسفه و متکلمان و الهی دانان بوده است. هر کدام از این فلسفه‌ها درباره روان-تن، یعنی اینکه روح و روان چیست؟ و چگونه با بدن مادی مرتبط می‌شود؟ دیدگاه‌های خود را بیان نموده‌اند. نوع نگاه به ساحت‌های وجودی انسان، بویژه در بستر تفکر غربی از دو حال خارج نیست؛ یا آن را تک ساحتی می‌دانند یا دو ساحتی. از این روی، بونزه در کتاب فلسفه علم روانشناسی برای هر کدام از این دو دیدگاه پنج نظریه را مطرح نموده است و نظریات تک

ساحتی دانستن انسان را این گونه برمی‌شمرد: ۱- آرمانگرایی و روح نگری؛ باورمندان به این دیدگاه، همه ساحت انسان را روح می‌پندارند؛ امثال بارکلی، فیخته، هگل و فخر. ۲- وحدت‌گرایی بی‌طرف؛ همچون اسپینوزا، ویلیام جیمز، راسل و کارنپ که معتقدند: رویدادهای ذهنی و فیزیکی، مظاهر مختلف عنصری بی‌طرف و ناشناختنی‌اند. ۳- ماده‌گرایی حذف‌گرا؛ دیدگاه فیلسوفانی همچون واتسون، اسکینر و تورینگ که هیچ ساحتی را روحانی نمی‌دانند. ۴- ماده‌گرای فیزیک‌گرا؛ نظر فیلسوفانی همچون اپیکور، لکرتیوس، هابز و هلباخ است که معتقدند حالات روان همان حالات بدن است. ۵- ماده-گرایی حدوث‌گرا؛ فیلسوفان روانی همچون دیدروت، کجال و جریسون که روان را عملکرد زیستی بسیار خاص می‌دانند. (بوئزه، ۱۴۰۲).

وی نظریات دو ساحتی دانستن انسان را این گونه بیان می‌نماید: ۱- استقلال‌گرایی؛ این نظریه را ویتگنشتاین مطرح نموده و قائل به این است که تن و روان استقلال متقابل دارند. ۲- توازی‌نگری؛ فلاسفه‌ای همچون لایب‌نیتس، وونت و جکسون که روان و تن را دو جوهر متوازی و متقارن می‌دانند. ۳- پدیده همانندی؛ فیلسوفان روانی همچون وگت، هاگسلی و آیر که بدن را علت و اثر گذار بر روان می‌دانند. ۴- جاندارپنداری؛ فیلسوفانی همچون افلاطون و الهی دانانی همچون قدیس آگوستین بر این باورند که روح و روان بر بدن اثرگذار است. ۵- تعامل‌گرایی؛ فیلسوفانی همچون دکارت، پوپر و چامسکی که معتقدند میان روان و بدن تاثیر متقابل وجود دارد. (بوئزه، ۱۴۰۲).

۲-۲) ساحت‌های وجودی انسان در مکاتب فلسفه اسلامی

۲-۲-۱) مکتب مشاء

فلاسفه مشاء همچون کندی، فارابی و ابن‌سینا، قائل به دوساحتی بودن وجود آدمی هستند. فارابی می‌گوید: «تو مرکب از دو جوهر هستی پس تو مجموعه‌ای از عالم خلق و عالم امر هستی؛ چرا که روح از امر پروردگار و بدنت از خلق اوست» (فارابی: ۱۹۷۶). هرچند

تحت تأثیر ارسطو، روح را کمال اول برای جسم طبیعی می‌دانند به این معنا که روح به جسم طبیعی تحقق و نوعیت می‌بخشد. ارسطو گفته است: «کمال اول برای جسم طبیعی که دارای حیات بالقوه است» (ارسطو: ۱۳۸۹) با اینکه قائل به تعامل میان روح و جسم هستند، اما حقیقت آدمی را نفس (روح) می‌دانند از این رو در انسان‌شناسی خود بیشتر به تعریف نفس (ابن سینا، النجاة، ۱۴۰۵) و اثبات نفس و اثبات تجرد نفس از ماده (ابن سینا، الشفاء ج ۲: ۱۴۰۴)، و ذکر قوای نفس و کارکردهای آن (همان) و در نهایت به ذکر دلایل جاودانگی نفس می‌پردازند.

۲-۲-۲) مکتب اشراق

بنیانگذار مکتب اشراق سهروردی است. وی همچون فلاسفه مشاء برای انسان دو ساحت قائل است؛ ساحت جسم که از آن تعبیر به «جوهر غاسق» می‌کند و ساحت نفس که از آن تعبیر به «نورمدبر» می‌کند. وی بنا بر نظام نوری خود، نفس را از سنخ نور می‌داند. «هو النور المدبر» (سهروردی، ۱۳۸۸، ج ۲). وی در دوره اول حیات فکریش، همچون فلاسفه مشاء می‌اندیشید، اما در دوره دوم حیات علمی‌اش، نظامی نوری پی افکند. در این نظام نوری، بیشتر تأکید سهروردی بر نفس ناطقه انسانی است؛ نفسی که نظام نوری سهروردی با آن می‌آغازد، امتداد می‌یابد و با آن ختم می‌شود. سهروردی مهم‌ترین ویژگی این نفس را «سپهد بدن» می‌داند و می‌گوید: «هو النور المدبر الذی هو "اسفهدُ الناسوت"» وی براساس نظام نوری خویش تحلیلی نوین از قوای نفس عرضه می‌کند» (سهروردی، ۱۳۸۸، ج ۲). برای اثبات نفس، بیشتر دلایلی الهام گرفته از ابن سینا است هرچند وی نیز دلایل ابتکاری دارد. (سهروردی، ۱۳۸۸، ج ۳). وی در نهایت به ذکر دلایل اثبات و چگونگی جاودانگی نفس می‌پردازد (همان).

۲-۲-۳) مکتب حکمت‌متعالیه

بنیانگذار این مکتب ملاصدر است. وی همچون ارسطو و ابن سینا و دیگر فلاسفه مشاء نفس را کمال اول برای جسم طبیعی می‌داند و می‌گوید: «کمال اول لجسم طبیعی آلی...» (صدرالدین الشیرازی، ۱۴۳۲، ج ۸). صدرا بر اساس دیدگاه ابن سینا به انواع و مراتب نفس می‌پردازد. (همان) اما تفاوت دیدگاهش با فلاسفه مشاء این است که بر اساس نظریه حرکت جوهری به نوعی سیر و سیلان برای نفس از نباتی به حیوانی و از حیوانی به نفس ناطقه‌ی انسانی قائل است. (ملاصدرا، ۱۳۸۳) نظر ملاصدرا درباره قوای نفس همچون نظر ابن سیناست؛ با این تفاوت که وی علاوه بر عقل نظری، برای عقل عملی نیز مراتبی را ذکر می‌کند. (صدرالمتألهین، ۱۴۲۲). تفاوت دیگر ملاصدرا با فلاسفه پیشین این است که نفس را جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء می‌داند (صدرالدین الشیرازی، ۱۴۳۲، ج ۸). در نهایت به ذکر دلایلی برای اثبات جاودانگی نفس پرداخته، سعادت و شقاوت آن را تبیین می‌نماید. (صدرالدین الشیرازی، ۱۴۳۲، ج ۸)

#### ۲-۲-۴) ساحت‌های وجودی انسان در آیات قرآنی

غالب عالمان دین با تبعیت از فلاسفه اسلامی، انسان قرآنی را دو ساحتی می‌دانند؛ ساحتی جسمانی و ساحتی روحانی. نویسندگان با دقت در آیات قرآن به این نتیجه دست یافته است که انسان قرآنی، سه ساحتی است؛ ساحتی جسمانی که آیات بسیاری بر آن دلالت می‌کنند، مانند آیه ﴿فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لَنُبَيِّنَ لَكُمْ وَتُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا﴾ (حج/۵). ساحت دیگر، ساحت روحانی است که از عالم امر است و خلیفه خداست در ساحت وجودی انسان، هادی و راهنماست، مانند آیه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (اسراء/۸۵) و ساحت سوم، نفس انسانی است که حقیقت آدمی است؛ هر تغییر و دگرگونی و هر سعادت و شقاوتی به کمال و نقص این ساحت بستگی دارد، مانند آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد/۱۱) کفر و ایمان، علم و جهل، تکلیف و عدم

تکلیف، عذاب و ثواب، صعود به اعلیٰ علیین و سقوط به اسفل السافلین به این ساحت منتسب است.

### ۳- بحث و بررسی

#### ۳-۱) نفس انسانی در نگاه مشائی و اشراقی

ابن سینا در ابتدای مواجهه فیلسوفانه خود با هستی و فهم ابتدایی از هستی، میان هستی و هستی‌بخش تمایز قائل شده است؛ یکی را قائم به خود دانسته و دیگری را قائم به غیر و می‌گوید: «فکل موجود إما واجب الوجود بذاته أو ممکن الوجود بحسب ذاته» (ابن سینا، ۱۳۸۳: ج ۳). یکی را علت‌العلل فهم کرده و دیگر موجودات را معلول آن: «إن كانت أولى فهي علة لكل وجود» (همان) یکی را مطلق و بی‌نهایت نام داده و دیگری را مقید و محدود و متناهی یافته. «کل سلسله مترتبه من علل و معلولات - کانت متناهیة او غیر متناهیة - فقد ظهر انها اذا لم یکن فیها الامعلول احتاجت الی علة خارجة عنها... فکل سلسله تنتهی الی واجب الوجود بذاته» (همان). یکی را وجود صرف محض وجدان نموده «ماهیتة هی انیتة» (همان) و دیگری را وجودی وابسته و محدود و ذوماهیت و ذوحد خوانده «الماهیتة ما به التی هو هو» (همان). ماهیت به معنی نخست، واجب‌الوجود را هم شامل می‌شود و به دومین معنی تنها خاص موجود ممکن است.

از آنجا که تلاش این پژوهش برای تبیین ساحت‌های وجودی انسان است؛ رویکرد این مقاله، درباره تحلیل ماهیت به معنای دوم آن است که خاص موجودات ممکن است و واجب‌الوجود، ساحتش از آن مبراست. علت تأکید بر تحلیل ماهیت هستنده‌های ممکن، آن است که نگارنده ابتدا در مقام تبیین ساحت‌های وجودی انسان بر اساس دیدگاه حکمای مشائی به‌ویژه ابن سیناست که انسان را موجودید و ساحتی می‌دانند؛ ساحت طبیعت و ماده و ساحت نفس و جان، سپس با پایه قراردادن نگاه فلاسفه مشاء به تبیین نوع نگاه ملاصدرا درباره ساحت‌های وجودی نفس انسانی می‌پردازد و در نهایت بحث را به فهم نگارنده از



قرآن و بیان ساحت‌های سه‌گانه وجودی انسان طبقی‌ات قرآن یعنی جسم، نفس و روح را پی می‌گیرد.

فلاسفه مشاء، ماهیت را دو نوع دانسته‌اند. جوهر و عرض و جوهر را به پنج قسم تقسیم نموده‌اند: عقل، نفس، صورت، ماده و جسم. سپس در تعریف هر یک سخن رانده‌اند. با توجه به مباحث فوق‌الذکر و تحلیل آن، چنین به نظر می‌رسد که ساحت‌های جوهری وجودی انسان را باید از میان پنج جوهر ذکر شده؛ در چهار جوهر نفس، جسم، صورت و ماده جست‌وجو کرد؛ زیرا عقل که به عنوان یکی از جواهر پنج‌گانه مطرح شده است، از حیث وجودی مفارق از انسان است. پس می‌ماند چهار جوهر؛ از میان این چهار جوهر، نفس از جهت ذات با دیگر جواهر سه‌گانه متفاوت است. نفس به عالم امر تعلق دارد و دیگر جواهر به عالم خلق!

در میان فلاسفه اسلامی شیخ اشراق با نفی صورت و ماده ارسطویی، عملاً جواهر پنج‌گانه را به سه جوهر تقلیل داد و جواهر را عقل و نفس و جسم دانست (یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ج ۲). به هر حال آنچه به دست می‌آید ساحت‌های جوهری وجودی انسان در این دو جوهر یعنی جسم و نفس قرار دارند از این جهت در نگاه فلاسفه‌ی مشاء به‌ویژه فارابی و ابن‌سینا و شیخ اشراق؛ ساحت‌های وجودی انسان دو ساحت است، ساحت نفس مجرد از ماده که مربوط به عالم امر است و ساحت جسم که وابسته به عالم خلق است. حال به نگاه هستی‌شناسانه‌ی ملاصدرا درباره‌ی ابعاد وجودی انسان می‌پردازیم.

### ۳-۲) نفس انسانی در نگاه ملاصدرا

ملاصدرا نفس انسانی را جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقاء می‌داند و می‌گوید: «فالحق ان النفس الانسانیةً جسمانیةً الحدوث و التصرف و روحانیةً البقاء و التعقل» (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ج ۸) به این معنی که نفس آدمی دارای دو ساحت متفاوت است. ساحتی جسمانی که در بند بدن است و ساحت روحانی که در روح رضوان است «فتصرفها فی الاجسام جسمانی و

تعقلها لذاتها و ذاتِ جاعلها روحانی» (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ج ۸) نه همچون عقل بریده از ماده و مادیات است و نه چون جسم تا ابد در بند جسمیت «اما العقولُ المفارقةُ فهی روحانیةُ الذاتِ والفعلِ جميعاً و الطبايعُ جسمانیةُ الذاتِ و الفعلِ جميعاً» (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ج ۸) برخلاف عقل و جسم که هر یک را مقامی است معلوم، نفس انسانی در مقامی قرار نمی‌گیرد. «فلکلٍ من تلك الجواهرِ مقامٌ معلومٌ بخلافِ النفسِ الانسانیةِ» (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ج ۸) با اندک تأملی در مباحث پیش گفته، آنچه از دیدگاه ملاصدرا درباره ساحت‌های وجودی نفس انسانی به دست می‌آید؛ می‌توان آن را در سه ساحت وجودی صورت‌بندی کرد: ساحت طبیعت جسمانی (جسم) ساحت عوالم مثالی (نفس) و ساحت عالم روحانی (عقل) به موازات این عوالم سه‌گانه وجودی خارجی، نفس و روح انسانی که از بطن جسم سر برمی‌آورد می‌تواند در هر سه ساحت حضور وجودی یابد در طبیعت؛ جسمانی در عالم مثالی؛ مثالی و در عالم روح؛ روحانی است.

مسأله مهمی که صدرا بعد از ذکر ساحت‌ها و عوالم وجودی نفس برمی‌شمارد، ذکر منازل و مقاماتی است که نفس براساس حرکت جوهری در آن منازل یا مقام می‌گزیند یا گذر می‌کند. وی در کتاب الشواهد الربوبیه می‌گوید: «مقام کل آدمی و منزله فی العلو و السفل بقدر ادراکه» (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ج ۱) صدرا منازل و مراتبی را که انسان بر اساس «ادراک» در آن مقیم می‌گردد با اندکی تسامح تفصیلی، پنج منزل و مقام و مرتبت می‌داند «إعلم أن الانسانَ مقاماتٌ و درجاتٌ متفاوتةٌ بعضها حسیةٌ و بعضها خیالیةٌ و بعضها فکریةٌ و بعضها شهودیةٌ و هی بازاءِ عوالم مرتبةٌ بعضها فوقَ بعض» (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ج ۱). نتیجه آنکه هر چند ملاصدرا برای نفس انسانی سه ساحت وجودی قائل است، برای حقیقت وجودی آدمی همچون فلاسفه مشاء و اشراق قائل به دو ساحتی بودن است؛ جسم و نفس!!

۳-۳) ساحت‌های وجودی انسان در آیات قرآنی

با تدبر در آیات الهی و تأمل در اشارات ربانی و برشمردن آیات و حیاتی در شأن انسانی، قرآن حکیم از او موجودی سه ساحتی حکایت کرده است. ساحتی در عالم عقل و روح، ساحتی در عالم طبیعت و جسم و ساحتی در عالم مثال و نفس. آیاتی که دلالت بر ساحت عقلانی و روحانی انسانی دارند از این قرارند: ﴿فَإِذَا سَوَّاهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (ص/۷۲) و ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾ (سجده/۹)

اگر با هدایت الهی در همه سوره‌های رحمانی که در آن کلمه مقدس «روح» به کار برده شده بنگریم، درمی‌یابیم که این کلمه مقدسه از ابتدای فرقان تا انتهای قرآن همواره به صورت «مفرد» آمده و این خود الهام‌بخش این حقیقت است که این لطیفه الهی امری است مجرد از همه بندهای عالم طبیعت و قیود عالم مثال، حقیقتی که کثرت بردار نیست خلیفه خدا در وجود آدمی، روح اوست، قدرت اوست، علم اوست. حیات اوست از عالم امر اوست. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (اسراء/۸۵) نه رنگ مکان عالم خلق دارد و نه زنگار زمان عالم طبیعت؛ گام نهادن در این راه نه سرمزلی دارد و غور نمودن در این بحر مواج نه ساحلی ﴿وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ أَلْعَلِمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء/۸۵) نهایت شهود عرفای محقق ربانی و غایت فهم حکمای الهی از این حقیقت صمدانی این گونه حکایت می‌کند که:

یاران ره عشق منزل ندارد این بحر مواج ساحل ندارد

آیات نورانی دیگری که بر ساحت جسمانی و عالم مادی بشری دلالت دارند. بسیاریند که برخی از آن آیات شریفه از این قرار است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ (حجر/۲۶) و ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ (حجر/۲۸) و ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ (رحمن/۱۴) این عالم، عالمی است پر عدم و سرتاپا قید و بند. عالم هزار توی هزار رنگ هزار فریب هزار دام و هزار صیاد، گل خشک سیاهی

(حماء مسنون) که بر بسترش، زشتی‌ها و پلشتی‌ها و پستی‌ها می‌روید؛ عالمی که نماد آن خشم و شهوت است. همان که ملائکه در بی‌کفایتی جانشینی آدمی در محکمه عدل حضرت اله آن را به زعم خود همچون پتکی مستدل بر سر آدمی کوبیدند که او ﴿يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (بقره / ۳۰) و ابلیس پر تلبیس با قیاس ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ (ص / ۷۶) بر آدمی طعنه زد و از سجده بر او سرباز زد.

با این همه این عالم را مراتبی است که وجود خاکی بشری بی‌اختیار با هدایت رب الارباب این مراتب را می‌پیماید؛ قرآن این سیر تکوینی بی‌اختیار محدود در حصار مادیت را این‌گونه حکایت می‌کند که ﴿فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا﴾ (حج / ۵)

سومین ساحت، ساحت نفس انسانی است که برزخ میان ساحت عقل و روح و ساحت جسم و خاک است. نه همچون روح پیراسته و سبک‌بار است و نه همچون جسم در بند زندان است. حقیقت آدمیت و ظلمت حیوانیست و قساوت در بستر این ساحت، ظهور و بروز و نمود می‌یابد، صعود و سقوط آدمی؛ کمال و عدمش در گستره این عالم رخ می‌دهد. کلمه «نفس» در آیات قرآنی هم به صورت مفرد آمده و هم به صورت جمع (انفس) به عبارتی هم هوای مجرد شدن را در سر دارد و هم ردای کثرت را بر تن، هم روی به اعلیٰ علیین دارد و هم نظر به اسفل السافلین.

هر تغییر و دگرگونی در این ساحت است که تحقق می‌یابد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد / ۱۱) این نفس آدمی است که تکلیف بر آن بار می‌شود. ﴿لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (انعام / ۱۵۲) نفس آدمی است که حرمت دارد. ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ آلَتِي حَرَّمَ اللَّهُ﴾ (انعام / ۱۵۱) نفس آدمی است که ایمان می‌آورد. ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (یونس / ۱۰۰) نفس آدمی است که مخاطب به دانستن و ندانستن است. ﴿وَمَا

تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ﴿﴾ (لقمان / ۳۴) و ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (سجده / ۱۷) نفس آدمی است که مخاطب هدایت است. ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى﴾ (سجده / ۱۳) نفس آدمی است که در قید اجل است. ﴿وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا﴾ (منافقون / ۱۱) نفس آدمی است که محراب ذکر و تضرع و خشیت الهی است. ﴿وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ﴾ (اعراف / ۲۰۵) نفس آدمی است که حضرت حق خریدار آن است. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ (بقره / ۲۰۷) نفس آدمی است که مرگ را می‌چشد. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (انبیاء / ۳۵) نفس آدمی است که در گرو اعمال است ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ (المدثر / ۳۸) نفس آدمی است که در جنب الله ندای حسرت سر می‌دهد ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾ (الزمر / ۵۶).

نفس آدمی بنا بر آیات قرآنی، مراتب و منازل دارد بی‌حد و حصار، مراتبی روی به اسفل السافلین و مراتبی روی به اعلی‌علیین؛ اگر نفس به ندای پیامبر درونی و امانت الهی گوش جان نسپارد و در مقابل فرمان پیامبر بیرونی سر فرود نیاورد، روی به اسفل السافلین عدم آورد. ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ (یوسف / ۵۳) و اگر به عصیان اصرار ورزد از مرتبه وجودی انسانی سقوط کرده در مرتبه وجودی حیوانی مقیم می‌شود. ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾ (فرقان / ۴۴) اگر به غفلت در مرتع حیوانیت به چرا پردازد و اصل خود از یاد ببرد، رفته رفته از عالم حیوانیت به عالم نباتات کوچ می‌کند. ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (همان) در اصرار بر عناد با پروردگار از مرتبه وجودی نباتی هم سقوط کرده به عالم جمادی، جمودی یابد. ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ﴾ (بقره / ۷۴) و این سقوط تا بی‌نهایت اسفل السافلین ادامه می‌یابد آنجا که دیوار به دیوار عدم است و قرآن از آن به ﴿أَوْ أَشَدُّ

قَسْوَةٌ ﴿ (بقره / ۷۴) حکایت کرده است و آدمی از آنجا که عصاره همه هستی است در این سقوط مستجع تمام نقص‌ها، زشتی‌ها و پلیدی‌ها می‌شود.

اما اگر نفس آدمی به ندای الهی درون گوش جان بسپارد و سر به فرمان پیامبر برون آورد، در پرتو وحی و عقل از حجاب‌های ظلمانی نفس اماره رهایی می‌یابد، در درونش ندایی او را نهیب می‌زند که وقت سفر است؛ روی به عالم علیین می‌نهد از منزل نفس اماره سفر می‌کند و به مقام «نفس لوامه» بار می‌یابد. ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾ (قیامت / ۲) در این منزل آرام نمی‌گیرد به یاد منزل نخستین (عالم عقل) می‌افتد. بار سفر می‌بندد و رهسپار منزل «نفس عاقله» می‌شود. ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾ (روم / ۸) به منزل سوم نفس راه یافته غرق در تفکر می‌شود؛ عزلت می‌گزیند؛ به ریاضت می‌نشیند؛ کم می‌گوید، کم می‌خورد، کم می‌خواهد و مدام ذکر می‌گوید تا اینکه درون نفسش پذیرای بارقه‌های عالم ملکوت می‌گردد. انوار الهیه بر درون جانش می‌تابد حق را از باطل نشان می‌دهند و نفس سالک به منزل «نفس ملهمه» راه یافته. ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا، فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَيَهَا﴾ (شمس / ۸)

نفس در این مقام لذت آنس و مشاهده را چشیده، برق رحمت را در درون جان شهود نموده از این روی از همه بریده، خان و مال بگذاشته، دنیا و عقبی وانهاد، مفتخر به خطاب حضرت دوست شده که ارجعی ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ﴾ (فجر / ۲۷) او از نفس ملهمه گذر کرده و به مقام منیع نفس مطمئنه راه یافته است. نفسی که از «حال» گذر کرده و به «مقام» رسیده به نفسی که جز حق کسی را نمی‌شناسد، جز حق کسی را نمی‌داند، جز حق روی به کسی نمی‌آورد، شادمانه رهسپار منزل «نفس راضیه» می‌شود. به مقام رضای الهی بار می‌یابد همه صفات و تعینات و تعلقات بشری را وا می‌نهد؛ متخلق به اخلاق الهی می‌شود و مخاطب به مقام ﴿أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً﴾ (فجر / ۲۸) می‌گردد. اگر حضرت

دوست در این مقام تیغش زند دستش نگیرد و اگر تیرش زند منت پذیرد، زیر شمشیر غمش رقص‌کنان می‌رود و با خود این نغمه را سر می‌دهد که:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد      بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

(مولانا، ۱۳۷۶: ج ۱)

در این منزل هم قرار نمی‌گیرد، همه صفات بشری در پرتو تجلی صفات الهی رخت می‌بندند، متصف به صفات الهی می‌شود، حضرت حق در او خود را می‌بیند و عاشق خود می‌شود. حق عاشق می‌شود او معشوق؛ حق محب می‌شود او محبوب؛ حق راضی می‌شود او مرضی. سالک به مقام «نفس مرضیه» راه یافته هفتمین شهر عشق ﴿مَرْضِيَّةٌ﴾ (فجر/ ۲۸) در این مقام در پرتو تجلیات ذاتی حضرت حق همه‌ی هستی و نهاده به فنای فی الله بار یافته، مخاطب به ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾ (همان/ ۲۹) شده، تعین بشری به تمامه و نهاده، سیر و سلوک و سالک از یاد برده، فانی فی الفنا گشته؛ مفتخر به ردای بقای بعد از فنا شده ﴿وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ (همان/ ۳۰) در بهشت رضوان و عند ملیک مقتدر، فیها خالدون تا ابدیت حیات یافته؛ الهی شده؛ نفس از میان برداشته؛ تمام او شده. هر چه هست اوست. توهم غیر و غیریت از میان برداشته شده و حقیقت ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (غافر/ ۱۶) در این سرای بر او مکشوف شده است و هر چه هست اوست ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (حدید/ ۳).

۴- نتیجه

ساحت‌های وجودی انسان در فلسفه مشاء و اشراق با توجه به تقلیل پنج جوهر به سه جوهر یعنی تقلیل، جسم و صورت و ماده به جوهر جسم دو ساحت است. ساحت نفس و ساحت جسم به عبارتی در منظومه فکر مشائی و اشراقی، انسان موجودی دو بعدی است؛ بعد مادی و جسمانی و بعد روحی و نفسانی.

ملاصدرا با توجه به میانی حکمت متعالیه که بنیانش بر اصالت وجود است با تکیه بر اصل حرکت جوهری، اصل تشکیک در وجود و اصل جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس؛ عوالم وجودی نفس انسانی را سه عالم دانسته است. عالم جسمانی، عالم مثالی و عالم عقلانی.

با توجه به تحلیل این عوالم سه گانه می توان گفت ملاصدرا ساحت های وجودی نفس انسانی را سه ساحت می داند: ساحت جسمانی که پیچیده در ماده و اعراض مادی است؛ ساحت مثالی که برزخ میان ساحت جسمانی و عقلانی است؛ نه جسمانی محض است نه عقلانی محض. برخی از ویژگی های عالم جسمانی رادار است و برخی از ویژگی های عالم عقلانی را و ساحت عقلانی که به تمامه مجرد از جسم و جسمانیت است. به عبارتی نفس انسانی در نظام فکر صدرایی دارای سه ساحت یا سه بعد وجودی است که البته دست یابی به ساحت سوم، از عهده ی اندکی از انسان های متصف به کمال علم و عمل برمی آید و بیشتر مردمان هر چند استعداد ورود به این ساحت را دارند؛ اما در ساحت های مثالی و خیالی متوقف می شوند.

نکته ی مهمی که باید بدان اشارت رود این است که هر چند صدرا بر اساس اصل تشکیک وجود و اصل حرکت جوهری برای نفس انسانی مراحل سه گانه ای قائل است اما این بدان معنا نیست که برای وجود انسانی سه ساحت قائل باشد، بلکه نگاهش از جهت وجودشناسانه همچون نگاه فلاسفه مشاء و اشراق در دو ساحتی دانستن حقیقت وجودی انسان است.

ساحت های وجودی انسان در نگاه قرآنی با توجه به آیات نورانی؛ تا اندازه ای که به فهم نویسنده می آید، سه ساحت است: ساحت جسم، ساحت نفس و ساحت روح. ویژگی های هر کدام تا حدودی نزدیک به ویژگی های جواهر سه گانه جسم، نفس و عقل است. آیات بی شماری به بعد جسمانی انسان اشاره دارند و آیات معدودی هم به بعد روحانی انسان



بشارت می‌دهند؛ بعدی که تجرد تام از ماده و مادیات و از جسم و جسمانیات دارد، خلیفه خداست در وجود آدمی؛ از عالم امر است، هادی و پیامبر درونی است و بعد میانی که همان ساحت نفس است.

اصل و اساس شخصیت آدمی در گرو همین ساحت برزخی میان جسم و روح است. همه اوامر و نواهی، بشارت‌ها و هشدار متوجه این ساحت وجودی است. این ساحت است که مکلف است، محق است، قابل تغییر ارادی است، ساخته خود است آدمی است. برزخی میان ظلمات جسمانی و حیات روحانی است. نه جسم محض است و نه روح محض اگر میل به اسفل‌السافلین جسمانی کند، خلق و خوی هیئت ظلمانی مادی را می‌گیرد و اگر روی به سوی نورالانوار روحانی کند، نورانیت عوالم روحانی را می‌گیرد. سعادت و شقاوت آدمی در گرو کمال و یا سقوط این بعد وجودی آدمی است. خلاصه اینکه برخلاف دیدگاه مکاتب مشائی، اشراقی و صدرایی که برای وجود آدمی دو ساحت نفس (روح) و جسم قائل‌اند، آنچه که نویسندگان با تأمل در آیات قرآنی به دست داده است این است که انسان، دارای سه ساحت وجودی است یا به بیانی انسان وجودی سه بعدی دارد؛ جسم، نفس و روح.



## فهرست الفبایی منابع و مأخذ

- قرآن کریم (۱۳۹۷)؛ ترجمه حسین انصاریان، مشهد: به نشر (آستان قدس رضوی).
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۳۸۸)، *الهیات از کتاب شفا*، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران: امیر کبیر.
- ، (۱۴۰۴)، *الشفاء*، قم، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ، (۱۳۸۳)، *الاشارت و التنبیها*، شارح: خواجه نصیرالدین طوسی، قم: نشر البلاغة.
- ارسطو، (۱۳۸۹)، *دریاره نفس*، ترجمه علیمراد داوری، تهران: حکمت.
- بونزه، ماریو، (۱۴۰۲)، *فلسفه روان‌شناسی*، ترجمه محمدجواد زارعان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، (۱۳۸۸)، *مجموعه مصنفات*، تصحیح هانری کرین، تهران: مطالعات فرهنگی.
- الشیرازی، صدرالدین محمد، (۱۳۸۰)، *ترجمه اسفار اربعه*، مترجم: محمد خواجه‌جوی، تهران: انتشارات مولی.
- ، (۱۳۸۸)، *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: مطبوعات دینی.
- ، (۱۴۳۲)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه*، بیروت: دارالمحجة البيضاء.
- ، (۱۳۸۳)، *ترجمه و تفسیر الشواهد الربوبیة*، ترجمه جواد مصلح، تهران: سروش.
- طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۸۵)، *نهایة الحکمة*، ترجمه و شرح علی شیروانی، قم: بوستان کتاب.
- فارابی، ابونصر، (۱۹۷۶)، *فصوص الحکم*، تحقیق محمد حسن آل یاسین، بغداد: مطبعة المعارف.
- مولوی، جلال‌الدین، محمد بلخی، (۱۳۷۶)، *مثنوی معنوی*، تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یزدان‌پناه، یدالله، (۱۳۸۹)، *حکمت اشراق*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

## A New Look at the Existential Dimensions of Man Based on Quranic Verses (Relying on the Views of the Schools of Islamic Philosophy)

Mohammad Goodarzi<sup>۱</sup>

Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Islamic Azad University, Borujerd Branch, Borujerd, Iran

Date of Receipt: ۰۳/۱۱/۲۰۲۴

Date of Acceptance: ۰۳/۰۲/۲۰۲۵

### *Abstract*

Most divine philosophers have considered man to be a two-dimensional being, a material-physical dimension and a spiritual-spiritual dimension. Reflection on the works of great philosophers such as Al-Farabi, Avicenna, and Suhrawardi yields the following conclusion: man is a two-dimensional being; a dimension of the soul (spirit) and a dimension of the body (matter). Relying on religious sources and the help of philosophical foundations, for the existential truth of man, religious scholars have also deduced the same two dimensions. Among 'Deity' philosophers, Mulla Sadra's view is somewhat different. Inspired by Quranic verses, along with mystical discoveries and intuitions and demonstrative reasoning based on the three objective worlds and their application to human worlds, he has understood three dimensions for man: the natural dimension, the exemplary dimension, and the rational dimension. However, he has not transcended the dualism of previous philosophers.

This article seeks to present a new reading of the dimensions of man's existence from Quranic verses, relying on the ontological foundations of humanity in philosophical systems. The author, using a descriptive-analytical approach and reflecting on the works of divine philosophers and contemplating Quranic verses, has concluded that the dimensions of human existence from the perspective of Quranic verses are three dimensions: body, soul, and spirit.

**Keywords:** Dimensions of Man, Quran, Philosophy, Body, Soul, Spirit

---

<sup>۱</sup>-Corresponding Author: [Mohammad.goodarzi@iau.ac.ir](mailto:Mohammad.goodarzi@iau.ac.ir)